

# اهداف امپریالیستی

## گفت و گوی دیوید بارسامیان با نوام چامسکی

### مبارزه کار آسانی نیست

#### برگردان: مرتضی محیط

تاریخ گفت و گو: 22 مارس 2003  
برگرفته از: مجله مانتهی ریویو می 2003

پیامدهای حمله ارتش آمریکا به عراق و اشغال آن کشور، برای آن منطقه چیست؟ چامسکی: به نظر من نه تنها مردم منطقه بلکه مردم جهان در مجموع به درستی حمله به عراق را به عنوان نمونه‌ی آزمایشی و آسانی در جهت برقراری نوعی قاعده و معیار جدید از سوی دولت آمریکا برای کاربرد قدرت نظامی تلقی میکنند، معیاری که اصول آن در سپتامبر سال گذشته اعلام گردید. میدانید که سند معروف به "استراتژی امنیت ملی ایالات متحده" در سپتامبر سال گذشته (2002) انتشار یافت. در این سند دکترین تازه و فوق العاده افراطی درباره کاربرد قدرت نظامی در جهان مطرح گردیده است. درک این مسئله نیز مشکل نیست که طبل پرطنین جنگ علیه عراق همزمان با انتشار این سند به صدا درآمد. این غوغای جنگ طلبی همزمان با انتخابات کنگره نیز بود. همه‌ی این رویدادها به هم پیوند دارد. دکترین جدید هدفش جنگ یازدارنده (Preemptive) یعنی جنگی نیست که شاید بتوان با زور در چهارچوب منشور سازمان ملل قرارش داد بلکه هدف آن جنگ پیشگیرانه (Preventive) یعنی جنگی است که حتی به زور هم نمیتوان معیاری در قوانین بین المللی برای آن پیدا کرد. به یاد داشته باشیم که محتوای دکترین فوق این است که دولت آمریکا از طریق زور بر جهان حکومت خواهد کرد. هرگونه چالشی به هر شکلی نسبت به این حاکمیت احساس شود، از دور مشاهده گردد، تصور شود و یا اختراع گردد، در آن صورت این دولت حق دارد آن چالش را پیش از آنکه به تهدیدی تبدیل شود، نابود کند. این به معنای جنگ پیشگیرانه است و نه بازدارنده.

حال اگر دکترینی بخواهد اعلام شود، یک دولت قدرتمند توان آن را دارد، آنچه را قاعده یا هنجار جدید نامیده میشود به وجود آورد. بنابراین به طور مثال اگر هند برای پایان دادن به عملیات بیرحمانه پاکستان به آن کشور حمله کند، این کار به معنای برقراری یک قاعده یا هنجار (Norm) نیست. اما اگر دولت آمریکا صربستان را برپایه ادعایی مشکوک بمباران کند، این یک قاعده یا هنجار تازه خواهد بود. معنای اعمال قدرت این است.

بنابراین اگر بخواهی هنجار جدیدی برقرار کنی باید دست به عمل بزنی. ساده ترین راه برای دست زدن به عمل نیز این است که یک هدف بی دفاع و آسان انتخاب کنی، هدفی که بتوان آن را با یک نیروی نظامی سهمگین و بی نظیر در تاریخ خرد و متلاشی کنی. اما اگر بخواهی این کار را طوری انجام دهی که برای مردم کشورت پذیرفتنی باشد باید این مردم را در حال ترس نگهداری. بنابراین کشور مورد هدف را باید به یک خطر رعب آور تبدیل کنی که مسئول فاجعه 11 سپتامبر بوده است. و نه تنها آن، بلکه به مردم بقبولانی که هم اکنون نیز آماده حمله دیگری از آن نوع است و غیره. دولت آمریکا دقیقاً این کار را کرد. از سپتامبر سال گذشته، دولت دست به تلاش عظیمی برای قانع کردن مردم آمریکا به این مطلب زد که صدام حسین نه تنها یک غول خطرناک است بلکه تهدیدی علیه هستی آنهاست. دولت آمریکا در قانع کردن مردم آمریکا - و فقط مردم آمریکا - به این مسئله کاملاً موفق شد. محتوای قطعنامه ماه اکتبر کنگره و بسیاری چیزهای دیگر از آن موقع تا حال همین بوده است. آمار هم موید این قضیه است. حتی هم اکنون نیز نیمی از مردم آمریکا فکر میکنند که صدام حسین مسئول فاجعه 11 سپتامبر بوده است.

بدین ترتیب همه چیز جا میافتد. ابتدا دکترین خود را اعلام میکنی؛ هنجار خود را در مورد یک هدف آسان به کار میگیری و جا میاندازی. مردم آمریکا را که به خیال پردازیهای از این نوع باور دارند دچار وحشت میکنی و بدین سان آنها را به حمایت از کاربرد قدرت نظامی برای

دفاع از خود وامیداری. و اگر ملتی به راستی این تبلیغات را باور کنند، این کار دولت را به عنوان دفاع از خود خواهند پذیرفت. ملاحظه میکنی که کل سناریو نمونه ی کلاسیکی از تجاوز با هدف گسترش دامنه تجاوزهای دیگر است. وقتی که ترتیب این هدف آسان را دادی میتوانی به هدفهای قدری مشکل تر فکر کنی.

دلیل اصلی اینکه اکثریت عظیم مردم جهان مخالف این جنگ هستند همین است. علت این مخالفت فقط تجاوز به عراق نیست. اکثر مردم جهان درک دقیقا درستی از اهداف واقعی عاملان این جنگ دارند. به این معنا که هدف جنگ اعلام قطعی موضعی است که میگوید مواظب باشید وگرنه مورد حمله قرار میگیرید. به این دلیل است که اکثریت بزرگ مردم جهان دولت آمریکا را بزرگترین خطر برای صلح جهانی میدانند. جورج دبلیو بوش موفق شده است در عرض کمتر از یک سال ایالات متحده را تبدیل به کشوری کند که مردم جهان هم سخت از آن میترسند، هم از آن بیزارند و حتی از آن نفرت دارند.

در مجمع اجتماعی جهانی (World Social Forum) در پورتوالگره، در اواخر ژانویه شما از بوش و اطرافیانش به عنوان "ملی گرایان افراطی" نام بردید که درصدد به راه انداختن "خشونت امپریالیستی" هستند. آیا رژیم کنونی در واشنگتن تفاوت اساسی با رژیم های گذشته دارد؟

چامسکی: داشتن قدری دید تاریخی در این زمینه مفید خواهد بود. بنابراین اجازه دهید به انتهای قطب مخالف در طیف سیاسی آمریکا یعنی به لیبرالهای زمان جان اف کندی برگردیم. این، حد نهایی لیبرالیسمی است که میتوانید در واشنگتن پیدا کنید. سال 1963 است و آقای دین اچسن سیاستمدار سالمند و محترم، که یکی از مشاوران سیاسی دولت کندی است در جلسه ی "مجمع آمریکایی قوانین بین المللی" ضمن سخنرانی خود شنوندگانش را چنین تعلیم میدهد: هرگاه کشوری موقعیت، اعتبار و یا اقتدار آمریکا را در سطح جهانی به چالش گیرد و دولت آمریکا در برابر آن عکس العملی نشان دهد، هیچ قانونی نخواهد توانست این عمل دولت آمریکا را به چالش گیرد. لحن کلام بسیار شبیه این بود. منظور دین اچسن از بیان این مطلب چه بود؟ منظورش جنگ تروریستی و اقتصادی دولت آمریکا علیه کوبا بود. بیان این حملات از نظر زمانی هم کاملا پراهمیت بود. یعنی مدت کوتاهی از بحران موشکی که دنیا را به لبه پرتگاه یک جنگ اتمی کشاند، گذشته بود. این بحران نیز نتیجه عملیات تروریستی بین المللی آمریکا با هدفی بود که امروزه "تغییر رژیم" میخوانند و منجر به فرستادن موشک به کوبا شده بود. دولت کندی بلافاصله پس از آن دست به عملیات تروریستی زده و دین اچسن به اطلاع مجمع قوانین بین المللی میرساند که آمریکا حق دارد به جنگ پیشگیرانه علیه کشوری دست زند که گرچه هیچ تهدیدی علیه موجودیت ما ایجاد نکرده است، اما موقعیت و اعتبار ما را به چالش گرفته است. شیوه سخن گفتن دین اچسن در واقع خیلی افراطی تر از دکتترین بوش است که در سپتامبر سال گذشته اعلام گردید.

اما از سوی دیگر باید خاطرنشان کرد که سخنان سال 1963، صرفا از سوی دین اچسن اعلام میشد و بیان رسمی سیاست دولت نبود. و البته این نه اولین بار بود که چنین چیزی اعلام میشد و نه آخرین آن. ولی آنچه در سپتامبر گذشته انتشار یافت نه تنها بیان رسمی سیاست دولت آمریکا و نه اعلام موضع یک مقام بلند پایه دولتی است، بلکه از جهت وفاحت و خشونت نیز لحنی غیرعادی دارد.

شعاری که همه ی ما در تظاهرات علیه جنگ شنیده ایم این است که "خون برای نفت ممنوع" مسئله ی نفت اغلب به عنوان انگیزه ی حمله آمریکا به عراق و اشغال آن کشور به شمار میرود. به نظر شما نفت تا چه اندازه نقش محوری در استراتژی دولت آمریکا دارد؟ چامسکی: نفت بی شک نقشی محوری دارد. فکر نمیکنم، هیچ فرد عاقلی در این مسئله شک داشته باشد. منطقه خلیج عمده ترین تولیدکننده انرژی جهان است. از جنگ دوم جهانی به این سو چنین نقشی داشته است. انتظار میرود که تا یک نسل دیگر هم چنین نقشی بازی کند. این منطقه منبع عظیمی از قدرت استراتژیک و ثروت مالی نیز هست. خاک عراق نقش مرکزی در آن دارد چرا که دومین منبع عظیم نفت جهان است. نفت عراق به آسانی قابل دسترس و در نتیجه تولید آن ارزان است. با کنترل نفت عراق میتوان در موقعیتی قدرتمند برای تعیین قیمت نفت و سطح تولید آن قرار گرفت. با داشتن این موقعیت هم میتوان اپک را تضعیف کرد و هم در سراسر جهان قدرت نمایی کرد. این مسئله از جنگ دوم جهانی به این سو واقعیت داشته است. مسئله ربطی هم به داشتن دسترسی به نفت ندارد. آمریکا مسئله اش دسترسی به نفت نیست. مسئله اصلی کنترل نفت است. قضیه این است. اگر عراق در آفریقای مرکزی قرار داشت، به عنوان نمونه ی مورد آزمایش

برای حمله و اشغال نظامی انتخاب نمیشد. بنابراین نفت مسلمانان پیش زمینه‌ی این حمله است. این پیش زمینه در مورد مناطق کم اهمیت تری چون آسیای مرکزی هم صدق میکند.

سندی از سال 1945 در وزارت امور خارجه درباره خاورمیانه وجود دارد که نفت آن را به عنوان "منبع بسیار عظیم قدرت استراتژیک و یکی از بزرگترین گنجینه‌های ثروت در تاریخ جهان" توصیف میکند. ایالات متحده 15 درصد از نفت خود را از ونزوئلا وارد میکند. این کشور از کلمبیا و نیجریه هم نفت وارد میکند. هر سه این کشورها از نظر واکنش هم اکنون تا حدی مشکل آفرین هستند. با وجود هوگو چاوز در ونزوئلا و جنگ داخلی در کلمبیا و نیز شورش در نیجریه، عرضه نفت از این کشورها در خطر است. نظر شما درباره این عوامل چیست؟

چامسکی: این عوامل کاملاً موثرند و اینها مناطقی هستند که آمریکا در واقع کوشش دارد به نفت آنها دسترسی داشته باشد. اما هدف آمریکا در خاورمیانه کنترل نفت است. لاف‌ها بنا به پیش بینی دستگاه‌های اطلاعاتی، هدف دولت آمریکا از نظر مصرف داخلی اتکا به منابع باثبات تر حوزه آتلانتیک یعنی آفریقای غربی و نیم کره غربی یعنی منطقه ای است که بر آنها تسلط بیشتری دارد - برخلاف خاورمیانه که تسلط بر آن مشکل تر است. بنابر این برنامه آنها به قرار زیر است: کنترل خاورمیانه و دسترسی به حوزه آتلانتیک که شامل کشورهای می‌شود که نام بریدید. پس به این نتیجه میرسیم که هرگونه عدم تابعیت در این مناطق یا هرگونه اختلال در عرضه نفت تهدید جدی تلقی خواهد شد و چنانچه مورد عراق طبق برنامه طراحان غیرنظامی پنتاگون پیش رود، احتمال آن هست که رویدادهایی شبیه آن در آینده تکرار شود. اگر در این مورد پیروزی آسان باشد، یعنی جنگی صورت نگیرد، بتوانند رژیم مستقر کنند که اسم آن را دمکراتیک بگذارند بی آنکه فاجعه‌ی چندانی پیش آید، در آن صورت به برداشتن قدم‌های بعدی تشویق خواهند شد.

درباره قدم بعدی هم میتوان به چند امکان فکر کرد. یکی منطقه کوه‌های آند است. دولت آمریکا دور تا دور آن منطقه پایگاه نظامی دارد. در خود این کشورها نیز نیروهای نظامی دارد. دو کشور ونزوئلا و کلمبیا بویژه ونزوئلا از تولیدکنندگان عمده نفت هستند. دیگر کشورها از این نوع چون اکوادور و برزیل هم وجود دارند. بله امکان دارد که با برقراری به اصطلاح معیارها و هنجارهایی که صحبت کردیم و پذیرش آنها از سوی مردم آمریکا، قدم بعدی در برنامه جنگ‌های پیشگیرانه در آنجاها باشد. امکان دیگر حمله به ایران است.

بله ایران. در واقع دولت آمریکا توسط شخصی که بوش او را "مرد صلح خواه" میخواند یعنی آریل شارون تشویق گردید که "روز بعد" از اتمام کار عراق به ایران حمله کند. نظرتان راجع به ایران چیست؛ کشوری که بخشی از "محور شرارت" خوانده شده و منابع فراوان نفت هم دارد؟

چامسکی: از دیدگاه اسرائیل، عراق هیچگاه مسئله مهمی نبوده است. از نظر آنها عراق کشوری بوده است که با یک هل دادن فرو خواهد افتاد. داستان ایران اما چیز دیگری است. ایران نیروی اقتصادی و نظامی خیلی جدی تری است. سالهاست که اسرائیل به دولت آمریکا برای حمله به ایران فشار وارد کرده است. ایران بزرگتر از آن است که اسرائیل به تنهایی بتواند آن را از پا درآورد و از این رو خواهان آن است که برادر بزرگتر این کار را بکند. احتمال زیادی هم وجود دارد که هم اکنون در حال تدارک چنین جنگی هستند. طبق گزارشات مختلف، در همین یک سال پیش ده درصد از نیروی هوایی اسرائیل به طور ثابت در شرق ترکیه استقرار یافته است. منظورم پایگاه عظیم هوایی آمریکا در ترکیه است. هم چنین گزارش میشود که نیروهای آمریکا و اسرائیل پروازهای تجسس‌سی در مناطق مرزی ایران انجام میدهند. به علاوه گزارشات موثقی وجود دارد که سه کشور آمریکا، ترکیه و اسرائیل مشغول تحریک ملی گرایان آذری در شمال ایران برای الحاق بخشی از آن به کشور آذربایجان (شوروی سابق) هستند. نوعی محور قدرت، متشکل از آمریکا، ترکیه، و اسرائیل علیه ایران وجود دارد که شاید در نهایت درصدد تجزیه ایران و یا شاید حمله نظامی به ایران است. گرچه تنها در صورتی دست به حمله نظامی خواهند زد که فکر کنند ایران در اساس کشوری بی دفاع است. اینها به کشورهای می‌تواند از خود دفاع کند، حمله نمیکند.

با وجود نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان و عراق و نیز وجود پایگاه‌های نظامی آمریکا در ترکیه و آسیای مرکزی، ایران عملاً در محاصره نظامی قرار گرفته است. آیا این واقعتهای عینی و موجود، دولت ایران را بر آن نخواهد داشت که برای دفاع از خود درصدد دستیابی به سلاح اتمی بیفتد؟

چامسکی: امکانش خیلی زیاد است. شواهد کم اما جدی که در دست داریم نشان میدهد که بمباران راکتور اتمی اوزیراک توسط اسرائیل در سال 1981، دولت عراق را بر آن داشت به فکر آغاز برنامه تولید سلاح اتمی بیفتد. دولت عراق قبلاً دست اندرکار ساختن تاسیسات اتمی بود. اینکه این تاسیسات چه بود کسی نمیدانست. پس از بمباران آنها توسط اسرائیل، این تاسیسات توسط فیزیکدان معروف دانشگاه هاروارد - که فکر میکنم رئیس بخش تحقیقات اتمی این دانشگاه بود - مورد بررسی قرار گرفت. او نتیجه پژوهش خود را در مجله علمی و معروف نیچر (Nature) انتشار داد. طبق این تحقیقات این تاسیسات فقط یک نیروگاه اتمی بود. او متخصص این رشته است. منابع دیگر عراقی و مهاجر نیز تأیید کرده اند که آن تاسیسات چیزی جز یک نیروگاه نبوده است. گرچه دولت عراق در آن موقع شاید در فکر ساختن سلاح اتمی بوده است، اما بمباران آن تاسیسات مسلماً آنها را به ساختن این سلاحها برانگیخته است. این مسئله را نمیشود اثبات کرد اما شواهد موجود نشانگر این مسئله است و کاملاً باورکردنی به نظر میرسد. هر چند که لزومی ندارد حقیقت داشته باشد. آنچه درباره ایران گفتید کاملاً محتمل است. اگر کسی بیاید و به شما بگوید "من به کشور تو حمله خواهم کرد" و این کشور میداند که امکان دفاع غیراتمی از خود ندارد، در آن صورت کشور تهدیدکننده عملاً دارد به این کشور دستور میدهد که هم سلاح کشتار جمعی بسازد و هم شبکه تروریستی به وجود آورد. این مسئله کاملاً آشکار است. به همین دلیل است که سازمان سیا و همه دیگر منابع این مسئله را پیش بینی میکردند.

پیامد حمله به عراق و اشغال آن کشور برای مردم فلسطین چه خواهد بود؟  
چامسکی: فاجعه.

طرح صلح (Road map) چگونه؟

چامسکی: جالب است که این طرح را مطالعه کنیم. یکی از قواعد روزنامه نگاری این شده است - راستش نمیدانم این قاعده دقیقاً از چه موقع استقرار یافت اما با پیگیری مطلقاً بر جای مانده است - که وقتی در مقاله ای از جورج بوش نام برده میشود، تیتراژ آن مقاله باید در ستایش از "بینش" او و "روباهایش" باشد. شاید هم عکس او را بغل مقاله ببینید در حالی که دارد به افقهای دور نظر میافکند. یکی از همین روباهها این است که یک دولت فلسطین در جایی نامعلوم، در زمانی نامشخص، شاید در بیابانها تشکیل شود. و ما قرار است چنین بینش شکوهمندی را تحسین و پرستش کنیم. مقاله ی مهمی در روزنامه وال استریت جورنال در 2 ماه مارس چاپ شد که اصطلاح "رویا" و "بینش" لاقلاً ده بار در آن به کار رفته بود.

رویا و بینش واقعی اما این است که شاید دولت آمریکا از تخریب کامل همه کوششهای درازمدت بقیه ی ملل جهان - تقریباً بدون استثنا - برای به وجود آوردن نوعی توافق سیاسی پایدار در فلسطین دست بردارد. دولت آمریکا از 25، 30 سال پیش تا به اکنون از به وجود آمدن چنین توافقی جلوگیری کرده است. دولت بوش برای جلوگیری از چنین توافقی از این هم فراتر رفته است. آن هم به شیوه ای چنان افراطی که حتی از گزارش آن خودداری شده است.

به طور مثال در دسامبر سال گذشته دولت بوش در سازمان ملل برای نخستین بار به سیاست قبلی دولت آمریکا در مورد اورشلیم پشت پا زد. دولت آمریکا تا آن موقع لاقلاً در اصول، با قطعنامه سال 1968 شورای امنیت مبنی بر خواست آن از دولت اسرائیل در خودداری از تصرف بخش شرقی اورشلیم و ساختن مسکونی های یهودی نشین در آنجا موافق بود. اما در دسامبر گذشته دولت بوش برای اولین بار به این سیاست پشت پا زد. این فقط یکی از موارد پرشمار در جهت خرابکاری در به وجود آمدن هرگونه توافق سیاسی هدفمند است. دستگاههای تبلیغاتی برای پنهان کردن هدف واقعی این عملیات تخریبی، آنها را "بینش" میخوانند و پیگیری در این عملیات تخریبی را "ابتکار عمل" مینامند. در حالی که واقعیت همه ی این فعالیتها برای کسی که کوچکترین دقتی در تاریخ کند این است که دولت آمریکا کوشش دارد با خرابکاری در تلاشهای کشورهای اروپایی و عربی در جهت توافق سیاسی، این تلاشها را خنثی کند. تحسین و تمجیدی که اکنون در ایالات متحده از آرل شارون میشود و او را سیاستمداری بزرگ میخوانند - بی توجه به آنکه او یکی از بزرگترین رهبران تروریسم جهانی در 50 سال اخیر بوده است - پدیده جالبی است و نشاندهنده دست آورد بزرگ دیگر دستگاههای عظیم تبلیغاتی و خطری است که از این جهت متوجه بشریت میکنند.

جورج بوش در اواسط ماه مارس امسال، آنچه را که نخستین بیانیه او درباره خاورمیانه و روابط اعراب و اسرائیل خوانده میشود اعلام داشت. او در این باره سخنانی ایراد کرد. این

سخنرانی با تیرهای درشت تبلیغ شد - نخستین نطق پر اهمیت سال. حال اگر آن را بخوانید ملاحظه میکنید که همه ی آن به جز یک جمله چیزی بیش از نسخه های سابق نیست. اگر به آن یک جمله با دقت نگاه کنید آنگاه محتوای طرح صلح آنان را در مییابید: "با ادامه روند صلح، اسرائیل باید برنامه ساختن مسکونی های یهودی نشین را پایان دهد." معنای این جمله چیست؟ معنایش این است که تا زمانی که روند صلح به نقطه ای رسد که بوش بر آن صحنه گذارد - دوران زمانی که میتواند بی انتها باشد - تا آن زمان اسرائیل باید به ساختن مسکونی های یهودی نشین در سرزمین فلسطین ادامه دهد. این، یک تغییر در سیاست آمریکا است. تا به اکنون لاقول سیاست رسمی دولت آمریکا مخالفت با ادامه و گسترش غیرقانونی مسکونی های یهودی نشین بوده است چرا که ادامه این کار رسیدن به هرگونه توافق سیاسی را ناممکن میسازد. اما جورج بوش اکنون عکس این مسئله را میگوید: "به ساختن مسکونی ها ادامه دهید. تا زمانی که تصمیم بگیریم نوعی روند صلح به نقطه مطلوب خود رسیده است مسکونی بسازید و ما خرج این مسکونی ها را تامین خواهیم کرد." بنابراین البته که این نطق نشانه تغییر چشمگیری در سیاست، در جهت تجاوز بیشتر، خرابکاری هر چه شدیدتر در قوانین بین المللی و ریشه کن ساختن امکان صلح بود. البته دستگاه های ارتباط جمعی این بیانیه را چنین معرفی نکردند. اما اگر به متن آن دقت کنید واقعیت همین است.

شما میزان اعتراض توده ای علیه جنگ با عراق و مقاومت مردم در برابر آن را "غیرمنتظره و عظیم" خوانده اید. اعتراض به این عظمت علیه جنگ آن هم پیش از آغاز آن تاکنون سابقه نداشته است. سمت گیری این اعتراض توده ای در آینده به کدام سو خواهد بود؟ چامسکی: من هیچ شیوه ای را برای پیش بینی آینده رفتار انسانها نمیشناسم. سمت گیری آن همان خواهد بود که توده های مردم تصمیم میگیرند. امکانات پرشماری وجود دارد. مبارزه باید تشدید گردد. وظایف و مسئولیت ما اکنون بسیار سنگین تر و جدی تر از پیش است. اما از سوی دیگر کار مشکل تر است. از نظر روانی خیلی آسان تر خواهد بود که مردم را علیه یک حمله نظامی بسیج کرد تا مبارزه علیه برنامه ی درازمدت امپریالیستی؛ برنامه ای که حمله به عراق فقط یک مرحله از آن بود و حملات دیگر پشت سر آن خواهد آمد. ادامه مبارزه نیاز به تعمق بیشتر، از خودگذشتگی بیشتر و تعهد درازمدت تر دارد. تفاوت میان این است که بگوییم خب من مصمم هستم به طور درازمدت در این مبارزه بمانم یا اینکه بگوییم آره من امروز به تظاهرات میآیم اما فردا در منزل میمانم. اینها دو گزینه متفاوت اند. این مسئله در مورد جنبش حقوق مدنی آفریقایی تبارها، جنبش زنان و هر جنبش دیگری هم صدق میکند.

نظرتان درباره تهدید مخالفان سیاستهای دولت و ایجاد ترس و رعب علیه آنها در داخل آمریکا، دستگیری های جمعی مهاجران و حتی شهروندان آمریکایی چیست؟ چامسکی: بخش های ضربه پذیر جامعه مانند مهاجران باید دلواپس باشند. دولت فعلی حقوقی را برای خود قائل گردیده است که هیچ سابقه ندارد. پیش از این نمونه هایی در زمان جنگ وجود داشته است که بسیار زشت بوده اند. مثل توقیف دسته جمعی ژاپنی ها در سال 1942 و یا کارهای ویلسن حین جنگ اول جهانی که بسیار فجیع بود. اما اکنون دولت حقوقی را برای خود قائل میشود که پیش از این هیچ سابقه نداشته است از جمله حتی دستگیری شهروندان و نگه داشتن آنها در زندان به طور نامحدود، بدون هیچگونه اتهامی، بدون حق دسترسی به خانواده خود یا وکیل مدافع.

آیا اروپا و آسیای شرقی را به عنوان نیرویی که بتواند در آینده در برابر قدرت ایالات متحده خودنمایی کند میبینید؟

چامسکی: مسلماً این کشورها دارند به صورت چنین نیرویی درمیآیند. تردیدی نیست که اروپا و آسیای قدرتهایی اقتصادی تقریباً در حد آمریکای شمالی هستند و منافع مربوط به خود را دارند. منافع آنها در این نیست که صرفاً از دستورات ایالات متحده تبعیت کنند. این کشورها پیوند نزدیک با هم دارند. به طور مثال از یک سو انحصارات اروپایی، آمریکایی و بخش بزرگی از آسیا به اشکال مختلف به هم پیوند خورده اند و منافع مشترکی دارند. از سوی دیگر منافع جداگانه ای هم دارند، بویژه در اروپا و این مسائلی است که برمیگردد به گذشته ی دور.

ایالات متحده همیشه برخوردار بود و دو سوبه نسبت به اروپا داشته است. از سویی خواهان اروپایی متحد بوده است تا بازار واحدی برای کالاهای انحصارات آمریکایی در مقیاس بزرگ باشد. از سوی دیگر همیشه نگران این خطر بوده است که نکند اروپا در جهتی مخالف

آن حرکت کند. بسیاری از موضوعات مربوط به ورود کشورهای اروپای شرقی به اتحادیه اروپا مربوط به همین جنبه میشود. دولت آمریکا سخت طرفدار ورود این کشورها به اتحادیه اروپا است زیرا امیدوار است که این کشورها آمادگی بیشتری برای تابعیت از آمریکا را داشته باشند و در نتیجه بتوانند دست به تخریب در شکل گیری هسته ی اصلی در اروپا متشکل از دو کشور بزرگ صنعتی یعنی آلمان و فرانسه بزنند چرا که این دو ممکن است راه مستقلمی در برابر آمریکا در پیش گیرند.

از دیگر سو، در پشت همه ی اینها نفرت دیرپای ایالات متحده از نظام اجتماعی اروپا وجود دارد؛ نظامی که به کارگزارانش مزد و مزایای شایسته و شرایط کار انسانی عرضه میکند. این نظام کاملاً با نظام موجود در آمریکا فرق دارد. آمریکا به هیچوجه با ادامه ی الگوی موجود در اروپا موافق نیست چرا که خطری برای نظام موجود در آمریکا است. از نظر آمریکا نظام اروپا کارگران را بد عادت میکند. نظریه پردازان آمریکا آشکارا اظهار میدارند که با ورود کشورهای اروپای شرقی، با کارگران کم درآمد و سرکوب شده اش، خواهند توانست نظام اجتماعی موجود در اروپای غربی و سطح زندگی کارگران آن را پایین کشند. این مسئله کمک بزرگی به نظام موجود در آمریکا خواهد بود.

با سیر قهقرائنی اقتصاد در ایالات متحده و گسترش بیکاری، دولت جورج بوش چگونه میتواند آمریکا را در شرایط پادگان مانند فعلی، جنگ دائمی و ادامه اشغال کشورهای مختلف نگه دارد؟ دولت بوش چگونه میتواند به چنین وضعی ادامه دهد؟

جامسکی؛ دولت بوش ناچار است تا حدود شش سال دیگر به این وضع ادامه دهد. امیدشان این است که تا آن موقع، این سیاستهای به غایت ارتجاعی و دست راستی در ایالات متحده شکل نهادهی به خود گیرد. در آن صورت اقتصاد را در شرایطی بسیار وخیم باقی خواهند گذاشت، با کسری بودجه عظیم؛ شبیه وضعی که در دهه ی 1980 به وجود آوردند. آن گاه وصله پینه کردن چنین وضعی با کسی دیگر خواهد بود. در عین حال امیدشان این است که تا آن موقع هم توانسته اند برنامه های اجتماعی را در آمریکا از میان برند و هم با انتقال قدرت تصمیم گیری از حوزه ی عمومی و دولتی به بخش خصوصی، لطمه شدیدی به دموکراسی - که اینهمه از آن نفرت دارند - بزنند، و همه این کارها را هم طوری انجام داده باشند که خنثی کردن آن بسیار دشوار باشد. بدین سان از جهت داخلی میراثی از خود به جای خواهند گذاشت که بسیار تلخ و دردآور خواهد بود. البته تلخی و درد آن فقط متوجه اکثریت مردم آمریکا خواهد بود. اقلیت طرفدار این دولت چون مشتکی راهزن از این میراث سودهایی هنگفتی خواهند برد. درست مثل سالهای ریاست جمهوری ریگان. فراموش نکنیم که همان اشخاص اکنون در قدرتند.

از نظر بین المللی هم، امید آن دارند که تا آن موقع دکنترین سلطه ی امپریالیستی از طریق کاربرد زور و جنگ پیشگیرانه شکل نهادهی به خود گرفته باشد. بودجه نظامی آمریکا اکنون از مجموع بودجه نظامی دیگر کشورهای جهان بیشتر است. از نظر تکنولوژی نیز از همه پیشرفته تر است و در حال پیشرفت به سمت و سوی بسیار خطرناک مانند گسترش در فضا است. تصور میکنم فرضشان این است که صرف نظر از آنکه چه بر سر اقتصاد بیاید، این نیروی نظامی چنان قدرت توانفرسایبی به آنها خواهد داد که مردم جهان را وادارد فرامین آنها را اجرا کنند.

پیام شما به فعالان راه صلح که این همه تلاش کردند از حمله به عراق جلوگیری کنند و اکنون احساس خشم و افسردگی میکنند چیست؟

جامسکی پیام من این است که باید واقع بین بود. جنبش مبارزه علیه بردگی چقدر طول کشید تا پیروز شد؟ اگر هر بار که دست به مبارزه میزنیم در صورتی که بلافاصله پیروزی به دست نیآوریم دچار سرخوردگی شویم در آن صورت وقوع فاجعه تضمین شده خواهد بود. چنین مبارزه ای درازمدت و سخت است. در واقع آنچه در دو ماه گذشته اتفاق افتاد بسیار مثبت بوده است. در این مدت کوتاه، پایه های گسترش و پیشرفت جنبشی بزرگ در راه صلح به وجود آمد؛ جنبشی که وظایف و مسئولیتهای سنگین تری در آینده خواهد داشت. شیوه ی پیشرفت این مبارزات چنین است. مبارزه کار آسانی نیست.

[www.shahrvand.com](http://www.shahrvand.com)